

اخلاق باور، رهیافتی به پیوند اخلاق و معرفت‌شناسی

غلامحسین جوادپور*

چکیده

تعامل دانش‌ها با یکدیگر، زمینه تولید علوم بین‌رشته‌ای و مسئله‌های ذوابعد شده است که در فلسفه علوم مختلف به بررسی آنها پرداخته می‌شود. معرفت‌شناسی یکی از بنیادی‌ترین دانش‌هاست که پیش از بررسی مسایل علوم مختلف به آن نیازمندیم؛ اما گاهی پیوند خاصی بین مسایل معرفت‌شناسی و دانش‌های دیگر برقرار می‌شود که اخلاق باور، بیانگر یکی از آنهاست. در قرن نوزدهم، ویلیام کلیفورد این ایده را مطرح کرد که اعتقاد ورزیدن بدون فراهم آوردن قرائن و شواهد کافی به سود آن، امری خطا و اخلاقاً نادرست است. او این مسئله را طی مقاله‌ای منتشر نمود و تحولی در معرفت‌شناسی معاصر ایجاد کرد. رهیافت وی، بایسته‌های معرفتی را صبغه اخلاقی می‌دهد که این پژوهش به بررسی مهم‌ترین پایه‌ها و نقدهای آن می‌پردازد.

واژگان کلیدی

اخلاق باور، کلیفورد، معرفت‌شناسی، توجیه، وظیفه، قرینه.

qhjavad@yahoo.com

*. دانشجوی دکتری کلام (فلسفه دین) مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم

تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۳/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۵

طرح مسئله

یکی از مسایل مهم در فلسفه علوم، نحوه ارتباط کمی و کیفی آنها با دیگر دانش‌هاست. درباره اخلاق که یکی از مهم‌ترین دانش‌ها و متکفل بررسی ارزش‌ها می‌باشد، این سؤال پیش می‌آید که گستره آن تا کجاست و تا چه حدی با دیگر علوم دادوستد دارد؟ هرچند دانش معرفت‌شناسی بنیان همه دانش‌هاست و تعیین موضع در مسایل آن در دیگر علوم تأثیر بسزایی دارد، گستراندن چتر علوم دیگر بر سر مسایل این دانش، چندان معمول و فراگیر نیست. کشاندن باید و نبایدهای اخلاقی به حریم باید و نبایدهای معرفتی، یکی از این ارتباط‌هاست.

کلیفورد^۱، ریاضی‌دان، فیلسوف و ملحد قرن نوزدهم در طی رهیافتی، ایده‌ای را با نام «اخلاق باور»^۲ مطرح کرد و مدعی شد هر کس باوری را بدون قرینه و شاهد بپذیرد، خطای اخلاقی مرتکب شده است: «همیشه، در همه‌جا و برای همه‌کس (اخلاقاً) خطاست که باوری را بدون قرائن کافی بپذیرد» او این ایده را در قالب یک مقاله با همین عنوان نگاشت و با این معیار سخت‌گیرانه - حتی در مورد باورهای ساده و جزئی - عملاً مؤمنان را در دام بی‌اخلاقی انداخت. وی تحقیق و بررسی را وظیفه‌ای ضروری برای افراد دانست که در مواجهه با هر باوری باید آن را در پیش گیرند. از نظر او، کسی که این‌چنین نکند، زودباور گشته و یک خطای اخلاقی هم مرتکب شده است.

این نوع نگاه به باور و بایسته‌ها در فرآیند شکل‌گیری آن بی‌سابقه است. توضیح آنکه، سه نوع نگاه به باور و بایدها درباره آن وجود دارد: معرفتی، عملی و اخلاقی. اگر در این فرآیند، سخن از گزاره‌ها و بایسته‌های معرفت‌شناختی باشد، از دید معرفتی به آن نگریسته‌ایم؛ اگر به مؤلفه‌ها و بایسته‌های در مقام عمل توجه کنیم، نگاه ما عملی خواهد بود و اگر اخلاق را بر این گزاره‌ها و حریم باور حاکم بدانیم، نگاه ما اخلاقی شمرده می‌شود که ایده کلیفورد ناظر به همین نوع اخیر است. وی تخلف از بایسته‌های معرفتی را یک تخلف اخلاقی نیز می‌داند و

1. William Kingdon Clifford.

2. The Ethics of Belief.

این گونه، مسایل این دو دانش را به یکدیگر پیوند می‌زند. این پژوهش به مروری بر این ایده و چند نقد بر آن می‌پردازد.

رهیافتهای مشابه

در پیوند بین اخلاق و فلسفه اخلاق با معرفت‌شناسی، فعالیت‌های دیگری صورت گرفته است؛ از جمله معرفت‌شناسی فضیلت‌محور (ارزشی)^۱ که در آن بر سلامت محیط و حواس در فرآیند توجیه و ارزش‌یابی باور تأکید می‌شود. بر این اساس، ارزش معرفت به تأملات عقلانی صحیح است و لذا آرزواندیشی نمی‌تواند پشتوانه‌ای برای باور باشد. این رهیافت را نخستین بار ارنست سوزا^۲ مطرح کرد. (Pojman, 1999: 246 - 261) تلاش دیگر را چیزم^۳ انجام داد که با دیدگاهی تحویل‌گرایانه، معتقد شد می‌توان مباحث معرفت‌شناسی را با استفاده از مفاهیم اخلاقی بازتعریف کرد. برآیند این تلاش نیز فروکاهیدن معرفت‌شناسی به شاخه‌ای از اخلاق و فلسفه اخلاق است. (Chisholm, 1961: 740)

پیشینه

دو دانش اخلاق و معرفت‌شناسی سال‌ها در کانون توجه دانشمندان بوده‌اند و مبانی و مسایل آنها محل مذاقه و مباحثه آنان بوده است؛ اما اکنون سخن بر سر رهیافتی است که از اخلاق به نفع معرفت‌شناسی بهره می‌برد.

طرح نام «اخلاق باور» و تأکید بر اخلاق در فرآیند باور از سوی کلیفورد در فضای فکری پس از عصر رنسانس مطرح شد. در این قرون می‌توان دکارت (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶)، جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲) و لایپ‌نیتس (۱۷۱۶ - ۱۶۴۶) را یافت که از این مقوله دم زده‌اند؛ البته آنها قرینه‌گرایی بودند که دین را دارای این قرائن می‌دانستند. (پترسون و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۲۵)

دکارت عقل و ارکان عقلی را مقدم بر دین و ارکان دینی می‌دانست. او معتقد بود دریافت

1. Virtue Epistemology.
2. Ernest Sosa.
3. Roderick Chisholm.

عقلی انسان، مقدم بر اراده و تصمیم‌های اوست. بنابراین برای اکتساب دانش‌های یقینی، وظایفی وجود دارد که انجام آنها مانع از حضور گزاره‌های عقلاً اثبات نشده در ذهن خواهد شد. (3) (Chignnell, & Dole, 2005) او انسان را مسئول باورهای نادرست خود می‌داند و لذا برخی کلیفورد را متأثر از دکارت دانسته‌اند. (اکبری، ۱۳۸۶: ۶۴)

جان لاک یکی از عقل‌گرایان افراطی است که معیارهایش درباره «اعتقاد معتبر» همان‌هایی بود که بعدها کلیفورد ارائه کرد؛ با این حال او معتقد بود مسیحیت می‌تواند این معیارها را برآورده کند، مشروط به آنکه به درستی فهمیده شود و از آن دفاع گردد. (پترسون و دیگران، همان: ۷۴) او در مجموعه جستاری در باب فهم بشر^۱ قضایا را مافوق، مخالف یا مطابق عقل می‌شمارد. قضایایی که بتوان صحت آنها را با آزمایش و از راه قیاس طبیعی قطعی یا احتمالی دریافت، مطابق عقل هستند؛ قضایایی که نتوان صحت یا احتمالی بودن آنها را به واسطه عقل از اصول استخراج کرد، مافوق عقل خواهند بود و بالأخره قضایایی که با صورت یا اصل مشخصی ناسازگار یا مابین باشند، مخالف عقل می‌باشند؛ مثلاً وجود خدای متعال، مطابق با عقل، وجود خدایان متعدد، مخالف عقل و رستاخیز، مافوق عقل است. (لاک، ۱۳۸۱: ۴۴۰) از نظر او، شرط توجیه این است که حقوق خود را پاس بداریم و برخلاف تکلیف عمل نکنیم که در غیر این صورت مستحق سرزنش^۲ و انکار^۳ هستیم. او وحی را اگر برخلاف دلیل عقل باشد، بر نمی‌تابد؛ مگر اینکه مافوق عقل باشد که در این صورت، چون خود عقل حکم می‌کند که نمی‌تواند به آنها دست یازد، موضوع ایمان خواهند بود، نه ساحت عقل. (همان: ۴۴۵) او سپس می‌گوید:

اینکه گفته‌اند «چون محال است، پس ایمان دارم» اگر از طرف آدم خوبی گفته شود، ممکن است اثر هیجان و شوق دینی محسوب شود؛ ولی اگر بنا باشد مردم، دین و عقاید خود را روی چنان مبنایی انتخاب کنند، قاعده بسیار بدی خواهد بود. (همان: ۴۴۷)

-
1. An essay Concerning Human Understanding.
 2. Blame.
 3. Disapprobation.

لاک اعلام کرد ما تنها در صورتی در باور به خدا موجهیم که آن را بر مبنای خوبی باور کرده و استدلالی داشته باشیم که مقدمات آن یقینی باشد. البته او دو دسته از باورها را یقینی می‌داند: قضایای مربوط به تجربه بی‌واسطه و قضایای بدیهی.

این ایده لاک، سنگ بنای قرینه‌گرایی در قرون بعدی شد. او با سخن گفتن از تکلیف^۱، الزام^۲ و شرایط^۳ معرفتی یا عقلی، ملاک‌های سخت‌گیرانه‌ای پیش‌روی انسان‌ها گذاشت که بعدها کلیفورد با نظم و نسج آن، تخلف از این وظیفه را گناهی اخلاقی در حق کل بشریت خواند. براند بلانشارد^۴، راسل^۵ و مایکل اسکریون^۶ نیز کسانی بودند که این سیر را پیش گرفتند و پذیرش باور بدون استدلال کافی را گناه معرفتی^۷ نامیدند. (استامپ و دیگران، ۱۳۸۰: ۵۴) بعضی نیز جان استوارت میل^۸ را طراح اخلاق باور و ادغام‌کننده منطق و اخلاق می‌دانند. (Madigan, 2010: 12)

تبارشناسی بحث

۱. از منظر معرفت‌شناسی

موضوع این دانش، معرفت است که در یک تعریف مشهور و سه‌جزئی، آن را به «باور صادق موجه»^۹ تعریف کرده‌اند که البته نقض‌هایی هم بر آن وارد شده است. معرفت‌شناسان هر سه جزء را کاملاً بررسی کرده و شرایط و تفصیل آن را ذکر کرده‌اند که البته هر سه قید برای آنها در یک درجه از اهمیت نیست. در مؤلفه باور، نکات مختلفی مطرح می‌شود؛ از جمله اینکه آیا فرآیند گزینش باور، اختیاری و ارادی است یا اینکه اصلاً گزینشی در کار نیست و باور،

1. Duty.
2. Obligation.
3. Requirement.
4. Brand Blanshard.
5. Russel.
6. Michael Scriven.
7. Epistemic Sin.
8. John Stwart Mill.
9. True Justified Belief.

خود را بر ما تحمیل می‌کند. به کسانی که باور را امری ارادی می‌دانند، «اراده‌گرا»^۱ می‌گویند. در بحث توجیه باور، عده‌ای وظیفه‌گرا هستند که سه گونه وظیفه را ذکر کرده‌اند: ۱. معرفتی؛ ۲. اخلاقی؛ ۳. عملی (غایت‌اندیشی). کلیفورد بر وظایف اخلاقی تأکید می‌نماید و در واقع التزام به یک باور را در حوزه گزاره‌های اخلاقی داخل می‌کند. از نظر وی، هر فردی اخلاقاً مسئول باورهای خود است و اگر قرائن و شواهد کافی را برای باور خود مهیا نکرده باشد، اولاً باوری ناموجه دارد - چراکه حق نداشته چنین معتقد شود - ثانیاً خطایی اخلاقی از او سر زده و مستوجب مذمت است. نکته مهم آنکه، وظیفه‌گرایی یکی از پیامدهای ارادی بودن باور است و اگر کسی فرآیند اکتساب باور را امری غیر ارادی بداند - مثل آلستون و پلانتینگا - دیگر بحث وظیفه‌گرایی مطرح نیست. (فعالی، ۱۳۷۹: ۱۷۳ - ۱۶۷؛ مبینی، ۱۳۸۹: ۲۶ - ۲۴)

۲. از منظر اخلاق

از آنجاکه کلیفورد، حریم اخلاق را تا حوزه‌های تفکر و اعتقاد گسترش داده است، باید بررسی شود که آیا این گزاره‌ها تاب برتافتن چنین توسعه‌ای را دارند یا خیر؟ البته از فلسفه اخلاق کلیفورد چیزی در دست نیست؛ اما می‌توان با بررسی کلیات و آرای کلی، آن را تحلیل کرد. سخن گفتن از اخلاق باور، اخلاق تفکر و اخلاق پژوهش بر این پیش‌فرض مبتنی است که هنجارهای مطرح در منطق،^۲ معرفت‌شناسی^۳ و تفکر نقدی^۴ همگی هنجارهای اخلاقی هستند که مراعات آنها لازم و ضروری است و نقض عالمانه و عامدانه آنها، گناهی اخلاقی و مستوجب سرزنش است.

به دیگر سخن، گزاره‌های این علوم در آن واحد، هم موضوع آن علوم هستند و هم موضوعی برای محمولات اخلاقی. (فنائی، ۱۳۸۴: ۵۹ و ۶۰) البته این یک ادعاست که وظیفه اثبات آن برعهده کسی است که سخن از اخلاق باور یا ... می‌گوید؛ اما گذشته از این، مروری بر ماهیت گزاره‌های اخلاقی موقعیت بهتری برای فهم این ادعا و تحلیل آن فراهم می‌کند. یکی

-
1. Volitionalist.
 2. Logic.
 3. Epistemology.
 4. Critical Thinking.

از مهم‌ترین خصیصه‌های گزاره‌های اخلاقی آن است که به عمل اختیاری و ارادی تعلق می‌گیرند و اموری که در حیطه اختیار فرد نیستند، هرگز مشمول باید و نباید اخلاقی نمی‌شوند. بنابراین با توجه به بحث اراده‌گرایی، کسانی که قائل به غیرارادی بودن باور هستند، بحث اخلاق باور را هم ناکام گذاشته‌اند. این ویژگی مربوط به موضوع اخلاقی بود؛ اما گزاره اخلاقی باید در ناحیه محمول خود، شامل یکی از مفاهیم اخلاقی مانند خوب، بد، درست، نادرست، باید، نباید، وظیفه، مسؤولیت، فضیلت یا رذیلت باشد. (فتحعلی‌خانی، ۱۳۷۷: ۱۷)

نکته دیگر آنکه می‌توان اخلاق باور را زیرمجموعه‌ای از اخلاق کاربردی دانست. البته اخلاق کاربردی، تعریف ثابت و مشخصی ندارد؛ اما در یک گستره باز می‌توان آن را این‌چنین تعریف کرد:

هرگونه کاربست انتقادی روش‌های فلسفی برای سنجش تصمیمات اخلاقی و مواجهه با مسائل، رفتارها و سیاست‌های اخلاقی در حرفه‌ها، تکنولوژی، حکومت و غیره را اخلاق کاربردی گویند. (اسلامی و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۴)

در این شاخه از دانش، ساحت‌های گوناگونی در زیر چتر آموزه‌های اخلاقی قرار می‌گیرند؛ از جمله تفکر، باور، پژوهش و ... که مجموعه اینها را با عنوان اخلاق علمی می‌شناسند. (برای تفصیل بنگرید به: همان: ۸۶ - ۷۵)

تبیین ایده

اصل، مبانی و لوازم ایده کلیفورد در طی یک مقاله منتشر شد. این مقاله دارای سه قسمت است که هر سه تحت عنوان اصلی اخلاق باور فراهم آمده و هدف مشترکی را نشانه رفته‌اند. البته در ارتکاز پژوهشگران و مترجمان ما قسم اول مقاله، حکم کل آن را پیدا کرده و معمولاً از دو قسم دیگر غفلت شده است؛ درحالی که مباحث مهمی در آنها وجود دارد و بدون اطلاع از آنها نمی‌توان ایده اخلاق باور را کاملاً فهمید و در تحلیل آن کامیاب بود. سه قسم مقاله عبارتند از:

یک. وظیفه تحقیق؛^۱

دو. ارزش مرجعیت (علمی)؛^۱

سه. حدود استنتاج.^۲

وی بحث خود را با ذکر چند مثال آغاز می‌کند و سپس به تحلیل آنها و ذکر نکات اصلی مدنظر خود می‌پردازد. در اینجا سعی می‌شود با برجسته کردن نکات اصلی مقاله، سیر منطقی استدلال تبیین گردد:

۱. طرح چند مثال

کلیفورد برای ارایه ایده خود از چند مثال بهره می‌گیرد که برای تبیین زوایای بحث، آنها را با فرض‌های مختلفی بیان می‌دارد: کشتی کهنه‌ای را فرض کنید که صاحب آن قصد دارد برای چندمین بار و بعد از سال‌ها استفاده، باز هم آن را به همراه شماری از مسافران به دریا بفرستد. این بار تردیدهایی به ذهن صاحب کشتی خطور می‌کند و او را آزار می‌دهد: آیا کشتی فرسوده این بار هم می‌تواند مسافران را به سلامت به مقصد برساند؟ آیا لازم نیست کشتی دریانورد و طوفان دیده تعمیر گردد تا مبادا در کانون اقیانوس غرق شود؟! و ... او در درگیری با این پرسش‌ها و آزارها سرانجام موفق می‌شود بر آنها غلبه کند و وجدان خود را آرام نماید. او با خود می‌گوید: «این کشتی بدون هیچ خطری، سفرهای فراوانی را تجربه کرده و از بسیاری طوفان‌ها در امان مانده است و بیهوده است اگر گمان کنم از این سفر نیز سالم باز نگردد».

(Clifford, 1901: 163)

او سپس با خاطری آسوده و اعتماد به مشیت الهی، مسافران غربت‌گزیده را با کشتی روانه کرد و با نیک‌بینی و خیراندیشی، کشتی را می‌نگریست تا دور شد. ناگهان این بار کشتی در وسط اقیانوس غرق شد و آنها که جلای وطن گزیده بودند، جدای از جهان شدند. دیگر سخنی از آنان نبود و صاحب کشتی مانده بود و کشتی غرق شده! او به شرکت‌های بیمه رفت و خسارت خود را دریافت کرد. از لحاظ حقوقی او هیچ خطایی نکرده است و از لحاظ اخلاقی هم در وجدان خود، بی‌گناه است.

1. The weight of Authority.

2. The Limits of Inference.

نکته مهم آن است که ما (افراد اجتماع) درباره او چه خواهیم گفت؟ کلیفورد او را مقصر اصلی در به کام مرگ فرستادن می‌داند و معتقد است هر چند آن فرد نزد خود صداقت داشت و صادقانه به این باور رسیده بود که کشتی طوفان دیده باز هم می‌تواند از ابتلای جدید سربلند بیرون آید، با این همه، چنین صداقتی او را سودی نمی‌بخشد و او حق نداشت براساس چنان «شواهد ناکافی» از استحکام کشتی مطمئن شود و مسافران را به کام حادثه‌ای محتمل بفرستد. او چنین باوری را نه از سر صدق و وارسی، که از سر سرکوبی تردیدها و بی‌مبالاتی نسبت به باورهای خود به دست آورده بود. او ادامه می‌دهد:

هرچند در پایان، چنین احساس اطمینانی به سلامت کشتی داشت که نمی‌توانست خلاف آن را تصور کند، از آنجاکه او عملاً عمداً آن حالت روانی را برای خود فراهم آورده بود، باید او را مسئول چنین فاجعه‌ای برشمرد.
(Ibid: 164)

گناه این فرد آن است که در چنین امر مهمی، آنجا که خود وی بود و وجدان او، برای راحتی و سود خود تصمیمی گرفت که قرائن برخلاف آن بود. او می‌خواهد با این مثال بفهماند که قرائن مخالف یک امر - هر چند کم‌اهمیت و ناکافی - باید واریسی شوند و کسی که بدون این کار، باوری را اختیار کند، خطایی معرفت‌شناختی مرتکب شده و معرفتی براساس شواهد ناکافی برگزیده است. بالاتر اینکه، این خطای وی اخلاقی هم هست و مذمت اخلاقی - به هر معنا و مبنایی که در فلسفه اخلاق برگزینیم - را به دنبال دارد.

کلیفورد سپس مثال را کمی تغییر می‌دهد. فرض کنیم کشتی در این مسافرت نیز مانند دیگر مسافرت‌ها سالم باز می‌گردد. آیا این امر از تقصیر صاحب کشتی می‌کاهد؟ هرگز! زیرا وقتی یک فعلی انجام شد، آن فعل برای همیشه درست یا نادرست است و اگر تصادفاً در برخی موارد آن، نتایج خوب یا بدی به دست آمد، اصلاً دلیل بر درستی یا نادرستی آن نیست. او در اینجا ایده خود را مقداری روشن‌تر می‌سازد و تأکید می‌کند سؤال از درستی و نادرستی

مربوط به منشأ باور^۱ است، نه محتوای آن.^۲ سخن در آن نیست که باور او صادق است یا کاذب - البته این بحث مهم است و در جای خود واکاوی می‌شود و ارزش‌سنجی صدق، مؤلفه دیگری برای قضاوت است - بلکه سخن بر آن است که صاحب عقیده، آن را چگونه به دست آورده و از چه طریقی بدان معتقد شده است. این سؤال درباره هر باوری مطرح می‌شود؛ چه باور شخصی و درونی فرد باشد و به امور اختصاصی او مربوط شود و چه باوری که در روابط و پدیده‌های اجتماعی مؤثر افتد و با کار و بار دیگران درهم تنیده باشد.

مثال دومی که کلیفورد برای تبیین ایده خود طرح می‌کند، درباره اهالی یک جزیره است. روزگاری افرادی در جزیره‌ای زندگی می‌کردند و دارای آیینی بودند که نه آموزه گناه نخستین^۳ را آموزش می‌دادند و نه کیفر ابدی^۴ را! چنین رایج شده بود که پیروان این دین برای آموزش به کودکان، روش‌های ظالمانه‌ای به کار می‌گیرند. اتهام آنها این بود که قوانین سرزمین خود را طوری تفسیر می‌کردند که کودکان را از سرپرست واقعی و قانونی آنها دور می‌ساختند و حتی متهم بودند که کودکان را می‌زدند و از چشم دوستان و خویشان دور نگه می‌دارند.

عده‌ای از افرادِ دغدغه‌دار بر آن شدند تا با تشکیل انجمنی، مردم را تحریک کنند و کودکان را از اعمال ننگین آنان نجات بخشند. از این‌رو اتهامات سنگینی علیه بعضی از عالی‌ترین مقامات و شخصیت‌های جزیره منتشر کردند و غایت جهد خود را به کار گرفتند تا مانع از چنین کارهای ناپسندی شوند. تقابل و نزاع بالا گرفت تا اینکه کمیته‌ای برای تحقیق و تفحص از اعمال سرمداران آن آیین تشکیل شد؛ اما نتیجه کار آنها این شد که آن افراد بی‌گناه هستند! آری! آنها براساس «شواهد ناکافی» متهم شده بودند و حتی بررسی منصفانه خود اعضای انجمن تحریک‌کننده نیز آنها را به این نتیجه می‌رساند. هرچند اتهام آنها درست و قصد آنها خیر بود، شیوه آنها در اتهام زدن به دیگران نادرست بود و برای کار خود،

-
1. The Origin of Belief.
 2. The Matter of Belief.
 3. Original Sin.
 4. Eternal Punishment.

اخلاق باور، رهیافتی به پیوند اخلاق و معرفت‌شناسی □ ۶۵

شواهد کافی فراهم نکرده بودند. از آن پس بود که مردم، هم اعتماد را از آنها سلب کردند و هم احترام را!

اعتقاد خالصانه آنها به جای آنکه صادقانه و جستجوگرانه باشد، از سر پاسخ به ندای پیش‌داوری و هیجان بود! (Ibid: 166)

او سپس این مثال را هم بسان مثال قبلی، کمی تغییر می‌دهد تا فرق عنصر صدق و کذب را با مؤلفه توجیه روشن‌تر سازد. فرض می‌کنیم با حفظ شرایط پیشین، نتیجه کار کمیته تحقیق این می‌شد که آن گروه گنه‌کارند. حال این تأثیری در اتهام آن انجمن خواهد داشت یا خیر؟ کلیفورد معتقد است خیر! زیرا در هر دو فرض، کار آنها یکی است: اتهام براساس شواهد ناکافی! او باز هم خاطر نشان می‌کند صدق و کذب، ساحتی جداست و ملاک داوری در این باب، میزان شواهد است.

البته ممکن است آنها از این رهگذر، اعتماد مردم را به دست آورند؛ اما هرگز انسان‌های محترم و شریفی نخواهند بود و همیشه باورهای آنها صادق از آب در نخواهد آمد!

اگر هر یک از آنها بخواهد در محکمه وجدان خویش، خود را بیازماید، خواهد دانست که هنگامه فقدان شواهد کافی و ناموجه بودن در اعتقاد، باوری را اکتساب و تقویت کرده و البته کاری بس خطا انجام داده است. (Ibid: 167)

۲. جغرافیای باور

از منظر کلیفورد، باورهای هر فرد و نیز باورهای افراد مختلف در یک فرایند شبکه‌ای با یکدیگر در تعامل هستند و هیچ یک را از تأثیرات دیگری گریزی نیست. در ترسیم شبکه باورها در یک فرد باید گفت در ذهن هر فردی انبوهی از باورها هستند که رابط میان احساس و فعل می‌باشند. این باورها چنان به هم تنیده شده‌اند که نمی‌توان هیچ جز آن را از دیگر اجزا جدا کرد. در عین حال، وقتی باور جدیدی به ذهن وارد می‌شود، ساختار کلی باورها را به هم می‌ریزد و به ناچار مهندسی جدیدی بر ساختار آنها حاکم می‌شود:

هر باور واقعی - هر چقدر جزئی و نامربوط - حقیقتاً هیچ‌گاه بی‌اهمیت نیست.

چنین باوری، آمادگی ما برای پذیرش باورهای همگون خود را بیشتر می‌کند و با تقویت باورهای مشابه خود، باورهای دیگر را تضعیف می‌کند. (Ibid: 169)

حال اگر این باور - هر چند کوچک - نادرست و بی‌منشأ باشد، تأثیر خود را می‌گذارد و ممکن است روزی باوری نادرست از نهان‌خانه ذهن ما بر دیگر باورها تأثیر بگذارد و پس از تقویت آنها، بر افعال و شخصیت ما مؤثر افتد. در جایی که کسی رابطه متقابل باورها را می‌پذیرد، حتماً تصدیق می‌کند که آنها از نیک و بد یکدیگر نصیبی دارند.

وی دغدغه دیگر خود را ارتباط باورهای افراد مختلف و تعامل آنها با یکدیگر می‌داند و نه تنها افکار و عقاید مردم یک عصر را مرتبط با یکدیگر و مؤثر بر هم می‌داند، باورهای مردم عصرهای مختلف را نیز چنین می‌پندارد و مجموعه عقاید مردم هر زمانی را میراثی برای نسل بعد می‌شمرد:

کلمات و عبارات ما، قالب‌های ما و فرآیندها و شیوه‌های تفکر ما، دارایی مشترکی است که از عصری به عصر دیگر شکل می‌یابد و تکمیل می‌شود؛ میراثی است که هر نسلی به صورت امانت گران‌بها آن را در اختیار می‌گیرد و بدون تغییر و البته بسط‌یافته و پیرایش‌شده، به نسل بعدی هدیه می‌دهد. (Ibid)

در دید او، باورهای مردم عصر و نسل‌های مختلف، شبکه‌ای است و نتیجه منطقی آن، تأثیرگذاری این باورها بر یکدیگر است. او حتی باورهای کوچک و کم‌اهمیت را در این تأثیر سهیم می‌داند و لذا سخن از مسئولیت اخلاقی و معرفتی افراد مختلف در قبال تمام باورهای خود می‌گوید. کلیفورد این تعامل قهری عقاید را هم یک امتیاز بزرگ^۱ می‌داند و هم یک مسئولیت خطیر!^۲ یک شمشیر دو لبه که می‌توان با باورهای مفید و موجه در سعادت دیگران سهیم بود و با باورهای سست در شقاوت دیگران، شریک!

علت تقبیح بعضی افراد در دو مثال پیش‌گفته نیز همین امر است؛ چراکه آنها باورهایی را بدون پشتوانه کافی برگزیده بودند که در سرنوشت دیگران تأثیر داشت. از دید او، باور نیروی

-
1. Awful Privilege.
 2. Awful Responsibility.

بسیار مهمی است که اراده ما به تصمیم‌گیری را برمی‌انگیزد و چنین فرآیندی با چنان تأثیری (اجتماعی) متعلق به خود فرد نیست؛ بلکه از آن اجتماع اوست. می‌توان چنین نتیجه گرفت که باورها فصل مشترک انسان‌ها هستند و کمک می‌کنند تا آنها به هم بیوندند و فعالیت‌های مشترک خود را تقویت و جهت‌دهی کنند.

حال اگر این امر مهم و مقدس، محترم شمرده نشود و قربانی خودخواهی‌های افراد قرار گیرد تا زرق و برق زندگی خود را دوچندان کنند و سودی شخصی برند، ضرری اجتماعی و بس بزرگ به دنبال خواهد داشت:

کسی در این فرآیند، شایسته احترام هم‌نوعان خود است که با تعصب فراوان و دقت موشکافانه، پاسبان حریم باور خود باشد تا مبدا اعتقادش سست‌بنیان باشد و چنان لکه‌دار شود که نتوان آن را زدود. (Ibid: 170 & 171)

با این حال و اعتقاد به این اشتراک، وظیفه واری باور و کندوکاو منشأ آن، امری عمومی است، نه مختص افرادی خاص! فقط رهبران، دولتمردان، فیلسوفان و شاعران نیستند که چنین وظیفه خطیری دارند:

این وظیفه‌ای همگانی است و نه ساده‌لوحی فرد و نه گمنامی او هیچ‌کدام نمی‌تواند وظیفه عمومی واری همه باورها را از دوش او بردارد! (Ibid: 171)

۳. مذمت خوی زودباوری^۱

کلیفورد در این قسم از سخن با طرح واژه زودباوری، با همه بار منفی این لفظ، سعی مضاعفی در اثبات ایده خود می‌کند. اگر همه زودباوری را تقبیح می‌کنند - که می‌کنند - باید نقطه مقابل آن (اخلاق باور) را تحسین کنند! وی می‌گوید همه ما باید حفاظ مستحکمی اطراف ذهن خود بکشیم تا مبدا باورهای نادرست و کم‌شاهد و سست‌قرینه وارد آن شود؛ اما اگر چنین شد، مبدا بر آن باور ترتیب اثر دهیم و از ذهن به عین و از علم به عمل سرایت دهیم که زبانی بس عظیم به بار می‌آورد که ذکر آن گذشت. حال سخن بر این است که از

1. Credulous Character.

آن فاجعه‌بارتر هم وجود دارد و آن اینکه بر اثر عادت به اعتقاد بی‌دلیل و کم‌دلیل، خوی زودباوری در افراد تقویت شود که دیگر باید از افراد چنین جامعه‌ای ناامید شد؛ چه اینکه هر آنچه برای شقاوت آنها لازم باشد، مهیاست!

کلیفورد در اینجا برای تبیین بحث از مثالی بهره می‌گیرد. اگر شخصی از دیگری مقداری پول بدزدد، ممکن است این کمبود، ضرری به آن فرد نرزد و او به قدری ثروتمند باشد که فقدان این پول را احساس نکند یا حتی اگر این پول از او دزدیده نمی‌شد، چه‌بسا در راه خلافی استفاده می‌کرد؛ اما باز امری ناپسند است؛ زیرا چیزی جز ترویج فریبکاری در جامعه نخواهد بود. آنچه به جامعه ضرر می‌رساند، جابجا شدن ثروت افراد نخواهد بود؛ بلکه مشکل چنین جامعه‌ای، تبدیل آن به کانونی برای دزدان است که هر لحظه آستان ظلم و فریبی جدید خواهد بود.

این مثال، کار بدی را نشان داد که ممکن است حتی اثر خوبی داشته باشد؛ ولی به هر حال، کار بدی است و جامعه‌ی مشتمل بر آن، محوری برای شرارت خواهد بود. در بحث اصلی نیز چنین است و چه‌بسا صرف باور یک شخص براساس شواهد ناکافی، هیچ ضرر و زیانی نداشته باشد یا هرگز مجال بروز در عرصه عمل را نیابد؛ اما نفس این کار غلط است و به خوی زودباوری می‌انجامد که غلط اندر غلط است! حتی اگر بعضی از باورهای چنین افرادی صحیح باشد و از حسن اتفاق، باورهای صادقی را اختیار کرده باشند، باز هم به لحاظ متدلوزی باور، مرتکب خطا شده‌اند؛ چه رسد به اینکه بسیاری از این باورها غلط و نادرست هستند:

خطر پیش‌روی جامعه فقط این نیست که افراد جامعه به امور غلطی معتقد می‌شوند - که همین برای شقاوت آنها کافی است - بلکه این است که افراد آن جامعه زودباور می‌شوند و عادت آزمودن امور را از دست می‌دهند؛ زیرا در این صورت به قهقرای توحش فرو خواهند رفت. (Ibid: 174)

اگر کسی به سبب دلخوشی خود به باورهایی متمایل می‌شود، نباید انتظار داشته باشد دیگران، باورهایی از سر صدق و تحقیق به او ارائه دهند. کسی که خودش حقیقت را محترم نمی‌شمارد، نباید منتظر ارائه حقیقت باشد.

در اینجا جمله معروف کلیفورد که عصاره ایده اوست، طرح می‌شود. او می‌گوید:

همیشه، همه‌جا و برای هر کس (اخلاقاً) خطاست که براساس شواهد و قرائن ناکافی به چیزی معتقد شود! (Ibid: 175)

۴. ضرورت واریسی باورها

اینکه ما هر باوری را قبل از آنکه به عملی بینجامد، تفتیش کنیم و از چند و چون آن مطلع شویم، وظیفه‌ای سنگین است؛ چراکه در بسیاری موارد، یقین ما را بر باد می‌دهد و امری را که فکر می‌کرده‌ایم درست است و به آن مطمئن بوده‌ایم، به صورت مشکوک جلوه می‌کند. اینکه شک خود را سرکوب نکنیم و آن را پی بگیریم، هر چه بادا باد، در برخی موارد دست ما را خالی می‌کند و به همان خانه اول برمی‌گرداند، مانند اینکه هیچ نمی‌دانستیم و آنچه ادعا کرده‌ایم، سرابی بیش نبوده است. اینکه بفهمیم باور ما پنداری بیش نبوده است، امر تلخی است که فقط احساس وظیفه در برابر بشریت می‌تواند آن را شیرین کند. فرد باید خود را مسؤول باورهای هم‌نوع خود در عصر خود و نسل بعد بداند تا بتواند در فرآیند اعتقاد ورزیدن درنگ کند و سره را از ناسره بازشناسد و شهامت آن را بیابد که باور ناسره را از خود دور کند و هیچ فعلی را بر آن مترتب نگرداند. انسان‌ها از شک هراسان هستند؛ زیرا در خود، قدرت باور کردن را می‌بینند و خود را طوری می‌یابند که می‌توانند درباره هر چیزی، همه چیز را بدانند و از این رهگذر احساس غرور کنند؛ لذا به باور کردن علاقه‌مندند و از شک و تردید، هراسان.

کلیفورد سعی می‌کند این وظیفه‌محوری و قرینه‌گرایی را بر انسان‌ها تحمیل کند و وقتی با این امر مواجه می‌شود که انسان‌ها به سختی زیر بار چنین امر مهمی می‌روند، سعی در برشمردن خواص آن می‌کند و از لذت آن می‌گوید:

این احساس قدرت، والاترین و برترین لذت خواهد بود اگر بر باور صادقی متکی باشد که با تحقیق منصفانه فراهم آمده است؛ زیرا در این صورت است که ما می‌توانیم احساس کنیم باورها، دارایی مشترکی هستند که برای دیگران، همچون خود ما ارزشمند می‌باشند و من می‌توانم شادمان باشم، نه از آن جهت که رازهایی را آموخته‌ایم که ایمن‌تر و قوی‌تر شده‌ام؛ بلکه از آن جهت که ما

انسان‌ها به کرانه‌های این جهان دست یافته‌ایم؛ قوی شده‌ایم نه برای خودمان؛ بلکه به نام بشریت و توانایی او. (Ibid: 172)

در مقابل این لذت حقیقی، لذت کاذبی وجود دارد که کلیفورد آن را نصیب افراد پیش گفته می‌داند؛ همان‌ها که در اثر شواهد ناکافی اعتقاد ورزیده‌اند. این افراد احساس قدرت کاذبی دارند و فکر می‌کنند چیزی می‌دانند؛ اما در حقیقت دلخوش سراب هستند و حتی اگر مصیب به واقع هم باشند، باز هم چون به وظیفه اخلاقی خود در قبال بشریت عمل نکرده‌اند، لذت واقعی نخواهند برد. وی این مسئله را به طاعون^۱ تشبیه می‌کند. همان‌طور که ما باید خود و دیگران را از خطر طاعون حفظ کنیم و بسیار وسواس به خرج دهیم تا مبادا سهل‌انگاری کنیم یا نادانسته به واگیری این بیماری کمک نمائیم، باید درباره باورهای خود نیز حساس باشیم تا ضرر ناشی از عدم شواهد کافی، دامن‌گیر افراد هم‌نوع نشود. ما در قبال پیشگیری از «طاعون معرفتی» هم مسئولیم. او به این هم قانع نیست و بررسی اولیه باور و رفع تردیدهای ابتدایی را کافی نمی‌داند. باید تا وقتی این باور در نهان‌خانه ذهن صاحب آن وجود دارد، هرگاه تردید جدیدی رخ نمود، آن را دوباره بررسی کرد؛ چه‌بسا باوری که آزمون قبلی را با موفقیت سپری کرده، این بار مردود شود. در نتیجه هیچ باوری قطعی نیست. هر تردیدی رخ نمود، باید آن را بررسی کرد؛ زیرا یا می‌توان صادقانه، آن را با بررسی‌ها فرو نشاند و روحی تازه به جان باور دمید یا اینکه بررسی‌های جدید، کاشف از کم‌قوتی و نقص تحقیق‌های قبلی است که به حکم اخلاق باور باید دست از آن بشوییم.

آخرین جمله او با کسانی است که خود را اهل تحلیل همیشگی نمی‌دانند؛ چراکه اصلاً فرصتی بر این کار ندارند:

ممکن است فردی بگوید من پرمشغله هستم و فرصتی برای فرآیند طولانی تحقیق که لازمه داوری شایسته برای سؤالات مسلم است، ندارم یا فهم ماهیت و گنه استدلال از توان من خارج است. این شخص هیچ‌گاه فرصتی برای اعتقاد پیدا کردن نخواهد یافت. (Ibid: 176)

1. pestilence.

ملاکی سخت‌گیرانه که گویا همه مردم فیلسوف و تحلیل‌گر هستند یا فقط فیلسوفان حق انتخاب باور دارند! بسیاری از موافقان کلیفورد، در این قسم اخیر با وی همداستان نیستند.

۵. ارزش مرجعیت علمی

کلیفورد می‌گوید برای آنکه حرف‌ها مبهم نباشد و قرینه شایسته را از ناشایست آن بازشناسیم، ارزش سخنان دیگران را که معمولاً قرینه و دلیلی برای باورهای روزمره مردم است، بررسی می‌کنیم. شخصیت علمی و اخلاقی دیگران تا چه میزان می‌تواند گفته‌های آنان را قوام بخشد و آیا ما می‌توانیم (مجاز هستیم) این ادعاها را بدون تحقیق بپذیریم، حتی اگر وراى تجربه و آزمایش ما و دیگر افراد بشر باشد؟ آیا افراد موجه و اخلاقی، هر چه بگویند، درست است و پذیرش آن بی‌عیب؟ شاید او عمداً یا سهواً و از روی علم یا جهل، حقیقت را نگوید! چه ملاکی برای محک زدن او و ادعای او وجود دارد؟

وی راه را به کلی مسدود نمی‌کند و ویژگی‌هایی را مطرح می‌کند که اگر در آن فرد (مرجع علمی) بود، ما مجاز هستیم حرف او را بپذیریم؛ البته به شرطی که آزمودن آن باور به خودی خود، وراى توان آزمایش نوع بشر نباشد. آن سه ویژگی عبارتند از: صداقت^۱، دانش^۲ و داوری^۳. صداقت یعنی اینکه او حقیقتاً سعی می‌کند حقیقت را همان‌طور که می‌داند، بیان کند. بنابراین در اینجا سخن از صدق حقیقی به معنای مطابقت با واقع (صدق خبری) نیست؛ بلکه مهم آن است که او چیزی مخالف با باور حقیقی خود نگوید (صدق مخبری / اخلاقی).

منظور از دانش آن است که او درباره آن حادثه یا موضوع، چیزهایی را آموخته و فرصت فراگرفتن آن را نیز داشته باشد؛ بنابراین اگر کسی بگوید به «همه چیز» آگاه است، دروغ می‌گوید! منظور از داوری درست هم آن است که در استنتاج ادعای خود از مقدمات آن، خطا نکرده و راه صحیحی را برای این فرآیند پیش‌گرفته باشد تا از هر نوع مغالطه و خطا مصون بماند.

-
1. Veracity.
 2. Knowledge.
 3. Judgment.

وی مدعی است با اینکه این سه ملاک، روشن و معلوم هستند، فراهم آمدن آنها در انسان‌هایی با هوش معمولی بسیار مشکل می‌نماید. با این حال، عموم مردم معمولاً در ارزش‌سنجی ادعاهای دیگران به این معیارها بی‌توجه‌اند.

او سپس از رواج دروغ‌گویی در سرزمین خود شکوه می‌کند و راهی برای خروج از خرافه‌های^۱ بحث‌برانگیز و غیراخلاقی می‌طلبد. او برای کودکانی تأسف می‌خورد که در این فضای سهمگین و سم‌گون، دچار زودباوری و باورهای کاذب می‌شوند. جامعه اخلاقی و آرمانی که کلیفورد در سر می‌پروراند، بستری برای رواج منفعت‌بخشی،^۲ درستی،^۳ عدالت،^۴ حقیقت^۵ و ... است. چنین جامعه‌ای، پاسخگوی ندای فطرت و غریزه^۶ است. اینها قاعده‌هایی هستند که حس اخلاقی ما به صدق و ضرورت آنها حکم می‌کند.

حال ممکن است در طی گذشت سنت‌ها و آداب و رسوم، مراجعی این قانون‌ها را به گونه‌ای دیگر تغییر دهند و وضع کنند؛ لذا بسیار ضروری است که هرگاه چنین قواعدی در جامعه‌ای رسوخ یافت، با همان حس اخلاقی غریزی و با ابزارهای اجتماعی، به سراغ آزمودن آن قوانین برویم و از صحت و سقم آنها آگاه شویم. کلیفورد مثالی را از جامعه خود - بلکه همه اروپا - چنین نقل می‌کند که بر طبق قانون اجتماعی، نفع در این دیده شد که به گدایان، مبلغ نامشخصی پول داده شود و این افراد را در جامعه اینچنین کمک کرد؛ اما تحقیق و تفحص درباره آن نشان داد نفع فردی و اجتماعی در این است که به افراد کار مناسب داد، نه اسباب بیکاری! چنین قانونی، گدایی را برای آنها یک عادت می‌کند و بدبختی را در آینده به انتظارشان می‌نشانند!

وی سپس می‌گوید:

کسی که از نتیجه تحقیق‌های خود برای فرونشاندن شک خود استفاده می‌کند

-
1. Superstition.
 2. Beneficence.
 3. Right.
 4. Justice.
 5. Truth.
 6. Instinct.

یا مانع از تحقیق و تفحص دیگران می‌گردد، گناهکارانه حرمت‌شکنی کرده است که هیچ‌گاه قرن‌ها نمی‌توانند (لکه ننگ) او را محو کنند. (Ibid: 198)

۶. جمع‌بندی

ادعای کلیفورد (اخلاق باور) یک محتوا دارد و یک استدلال. می‌توان محتوای ایده کلیفورد را چنین صورت‌بندی کرد که در مواجهه با هر ادعا، یکی از سه وضعیت زیر وجود دارد:

۱. شواهد کافی به سود آن ادعا وجود دارد؛

۲. شواهد کافی به ضرر آن ادعا در دست است؛

۳. شواهد و ادله‌ی نفی و اثبات آن ادعا برابری می‌کنند یا اینکه اصلاً به نفع هیچ کدام شواهدی در دست نیست.

حال وظیفه ما در قبال حالت نخست، پذیرش آن، در حالت دوم، اعراض از آن و در حالت سوم، تعلیق حکم و نپذیرفتن هیچ کدام از طرفین است.

نکته مهم این است که بتوانیم صورت‌بندی منطقی استدلال کلیفورد بر اخلاق باور را ارائه کنیم که سعی می‌شود در طی چهار گام ارائه شود.

گام اول: هر باوری منجر به عمل می‌شود و اگر هم باوری چنین نبود، اصلاً باور نیست. آن عمل را اصطلاحاً «فعل متعاقب» آن باور می‌نامند و این دو معمولاً تلازم دارند. در مواردی که مثال زده شد (صاحب کشتی، افراطی‌های روستای دورافتاده و ...) آن فعل متعاقب باور بود که مذمت می‌شد؛ مثلاً صاحب کشتی به دلیل فرستادن آن مذمت می‌شد، نه اصل باور به سلامت کشتی. بنابراین اگر باوری در نهان‌خانه صاحب آن بماند و به عمل نینجامد، چنین مذمتی را در پی نخواهد داشت؛ اما کلیفورد معتقد است حتی باورهای جزئی، ساده و پیش‌پافتاده ما نهایتاً منجر به یک عمل می‌شوند؛ حال یا مستقیم یا غیرمستقیم.

گام دوم: هم تمام باورهای فرد به هم پیچیده و مرتبط است و هم باورهای افراد یک جامعه با هم ارتباط تنگاتنگی دارند و هر جای این شبکه‌مانند دچار لغزش و آسیب شود، بر دیگر باورها - از خود فرد یا دیگر افراد - تأثیر منفی دارد. بنابراین همه ما مسئول تک‌تک باورها و حتی جزئی‌ترین و ساده‌ترین آنها هستیم و حتی باور غلط یک کودک روستایی

ممکن است سبب از هم‌گسیختگی جامعه‌ای در آینده شود!

نمونه‌های بارز این آسیب‌ها را می‌توان در چند مورد بیان کرد. یکی تقویت خوی زودباوری که فرد بدون دلیل و از سر شخصیت ساده خود، هر باوری را سریع بپذیرد و سراغی از دلایل و پشتوانه‌های آن نگیرد. دیگری عادت‌شدن فرآیند باور است که انسان بدون تقاضای دلیل صرفاً ناخودآگاه و متأثر از خوی پذیرش عادی باورها را بپذیرد. دیگری رواج خرافه‌هاست که مردم به اموری ماورائی و مافوق مادی معتقد شوند و به خود القا کنند که در شرایط خاصی، اعتقاد به چیزی یا عمل به دستوری موجب نتیجه‌ای مطلوب می‌شود و ...

گام سوم: حال که باورهای ما بسیار مهم و تأثیرگذار هستند، آیا می‌توانیم به این امر مهم کم‌توجه باشیم و حریم باورهای خود را بر هر گزاره ساده و بی‌پشتوانه بگشاییم؟ کلیفورد در این قسمت، قرینه‌گرا و وظیفه‌گراست و سخن از قرائن کافی به میان می‌آورد. هیچ‌کس نمی‌تواند به صرف اینکه دلم خواست، مایل بودم، علاقه داشتم، فلانی گفت و ... به انتخاب باوری دست بزند. در اینجا یک الزامی وجود دارد که باید هر فردی در هر مکان و زمانی برای هر باوری، پشتوانه لازم و قرائن و شواهد کافی در دست داشته باشد. او با مثال‌ها و توضیحات فراوان در هر سه قسم مقاله خود، مواردی را برمی‌شمرد که چنین پشتوانه‌ای ندارند: اعتماد به کسی فقط به دلیل دلسوزی و خوش‌خلقی وی، غیرت دینی، تقلید از آبا و اجداد، خرافه، اعتقاد به دین و پیامبر، اعتماد بر صداقت نفس و وجدان خود و ...

گام چهارم: تخلف از این وظیفه (جمع‌آوری قرائن کافی) خطائی اخلاقی است.^۱ در حقیقت این نخستین بار است که کسی خطای معرفتی را که در اثر تخلف از وظایف معرفت‌شناختی و منطقی فرد حاصل می‌شود، به لغزشی اخلاقی متصف می‌کند. کلیفورد این نکته را با کلمات و عبارات مختلفی منعکس می‌کند. استفاده از اصطلاحاتی چون «ethics» (Ibid: 168) در عنوان مقاله، «sinful» (Ibid: 172) به معنای خطای اخلاقی، «bounden duty» (Ibid: 171) به معنای وظیفه اخلاقی، «moral word» (Ibid: 193) به معنای جامعه

۱. بعضی کلیفورد و حتی جیمز را متهم به خلط بین خطای اخلاقی و خطای معرفتی دانسته‌اند.

اخلاقی و ... جایی برای این تردید باقی نمی‌گذارد که این تخلف‌ها در نظر کلیفورد فقط یک خطای معرفتی صرف نیست و خطای اخلاقی هم هست. قوانین اخلاق حرفه‌ای، اخلاق باور و بایدها و نبایدهای اخلاقی بر حوزه تفکر و پژوهش هم حاکم هستند و فرد ملزم به رعایت آنهاست. استدلال کلیفورد بر این مطالب صریحاً ذکر نشده است؛ ولی منظور او از غیراخلاقی بودن همان تجاوز به حریم دیگران و پاس نداشتن اعتقادات آنان است. مشکل دیگر این خطا آن است که ما عادت را در خود پرورش می‌دهیم و این یعنی پذیرفتن حرفی برخلاف منطق و عقل که آن هم ضربه‌های مخربی بر خود فرد دارد و هم برای اجتماع او و بلکه کل بشریت.

نقد و بررسی

بازخوانی انتقادی این ایده، مجال وسیع‌تری می‌طلبد؛ (بنگرید به: جوادپور، ۱۳۸۹: ۱۲۷ - ۸۸) اما در اینجا به دو نقد مهم بر آن می‌پردازیم.

۱. تأثیر عوامل مختلف بر باورها

یکی از مهم‌ترین اشکال‌ها به افرادی چون کلیفورد و به‌طور کلی قرینه‌گرایان افراطی این است که فقط بر بعد عقلانی و معرفتی انسان توجه می‌کنند و سایر ابعاد و جنبه‌های انسانی - اعم از ساحت‌های مختلف خود انسان و تأثیرات اجتماعی بر او - را نادیده می‌انگارند. بعضی از ابعادی که می‌توانند بر فرآیند باور و سیستم فکری انسان مؤثر باشند، عبارتند از: یک. جنبه‌های عاطفی و احساسی انسان که انکار آن همچون انکار آفتاب است. از لحاظ علمی، در مدار شناختی مغز، برچسب عاطفی وجود دارد و بخشی از مغز انسان به طور نیمه‌خودکار، مسئول عواطف و رفتار جنسی است و یکی از عوامل اختلاف انسان‌ها - با وجود مواد خام دریافتی یکسان - وجود همین برچسب‌های عاطفی در گزینش، توجیه و برجسته‌سازی مواد اولیه شناختی است. البته سخن بر سر آن نیست که جنبه‌های عاطفی و احساسی بشر بر عقلانیت او تأثیر دارند یا ندارند که باید در جای خود بحث شود. بحث در این است که در کنار عقلانیت انسان باید نیاز و فعالیت عاطفی او نیز نگرینسته شود و اگر انسان موجودی دارای عاطفه است، پس نباید سهم این بُعد در اعتقادات و

گرایش‌های او نادیده گرفته شود و با یک ملاک خشک عقلی، عرصه را در گزینش باورها بر او تنگ گرفت.

دو برداشت‌های نخستین - مانند انتظارات، انگیزه‌ها و خلق‌ها - در برداشت‌های ثانوی و داوری‌های ما دخیل هستند. این عوامل هم به صورت غیرارادی تأثیر می‌گذارند. سه. عوامل اجتماعی هم بر معرفت تأثیر می‌نهند. یکی از بحث‌های جدید علمی «جامعه‌شناسی معرفت»^۱ است که جامعه‌شناسان به دنبال کشف ارتباط میان پدیدارهای اجتماعی هستند که در یک طرف آن، معرفت و در طرف دیگر، شرایط اجتماعی قرار دارند. در حقیقت، جامعه‌شناسی معرفت، عوامل غیرمعرفتی اجتماعی را که در شکل‌گیری و بسط معرفت مؤثرند، ارزیابی علمی می‌کند.

چهار. تأثیر گناه بر معرفت، یکی دیگر از مباحث می‌باشد که مغفول مانده است. پژوهشگران فراوانی تحت تأثیر جمله پولس که «ما گناهکاران، حقیقت را سر می‌کوبیم» به بررسی تأثیر گناه انسان بر معرفت او پرداخته‌اند که نتایج پژوهش‌های آنان حاکی از وجود چنین تأثیراتی است. (بنگرید به: پورسینا، ۱۳۸۵)

بیش از همه ویلیام جیمز، فیلسوف و روان‌شناس آمریکایی بود که کلیفورد را عتاب کرد که چه ملاک سخت‌گیرانه‌ای بر مؤمنان، بلکه همه انسان‌ها روا داشته است و پاسخ کلاسیک او را در قالب مقاله «اراده معطوف به باور»^۲ ارائه کرد. جیمز را یکی از ارکان پراگماتیسم^۳ یا عمل‌گرایی می‌دانند. ضمن اینکه در مجال تجربه دینی هم سخن از ایده‌های او به میان می‌آید که همه این عرصه‌ها به نحوی با هم و شاکله اصلی تفکر جیمز مرتبط هستند.

او انسان را دارای سه ساحت مختلف می‌داند: یکی ساحت معرفتی^۴ یا عقیدتی^۵ که جایگاه افکار، عقاید، معرفت‌ها، استدلال‌ها، جرح و تعدیل‌ها و ... است؛ دیگری ساحت احساسی^۶ و

-
1. Sociology of Knowledge.
 2. The Will to Believe.
 3. Pragmatism.
 4. Cognitive.
 5. Doxastic.
 6. Emotive.

هیجانی^۱ که جایگاه احساسات، عواطف، هیجانات، لذت‌ها، دردها، پسندها و ناپسندها و ... است؛ سومی هم ساحت ارادی^۲ که محل خواست‌ها، اراده و تصمیم است. حال باورهای دینی در کدام دسته جای می‌گیرند؟

عده‌ای تأثیرپذیری باورهای دینی از ساحت ارادی یا عاطفی را برنمی‌تابند. آری! آنان قرینه‌گرایان هستند که بر شواهد آفاقی تأکید می‌کنند و آرزوها و امیال را محل اتکای مطمئنی نمی‌شمرند. عده‌ای هم اصلاً برای ساحت معرفتی، منزلتی قائل نیستند و باور دینی را زاییده تام و تمام سیر انفسی می‌دانند و بیشترین سهم را از اراده و عاطفه برای ایمان قائلند. اما دسته سومی هم از هر دو دسته بهره می‌گیرند و علاوه بر رسمیت دادن به استدلال و توجیه معرفتی، ساحت ارادی - عاطفی انسان را مغفول نمی‌گذارد که اتفاقاً جیمز از این دسته است. او استدلال و توجیه را در برخی موارد می‌پذیرد و عده‌ای سخن از «اخلاق باور نزد جیمز» می‌گویند. چه اینکه او در تقابل با کلیفورد، مخالف صددرصد نیست؛ فی‌الجمله مخالف است. با توجه به این مقدمه، جیمز صورت‌بندی جدیدی را در می‌اندازد که گاه با کلیفورد همراه می‌شود و گاه از او جدا!

او تخییر میان گزاره‌های (فرضیه‌ها) مختلف را مجالی برای انتخاب^۳ می‌داند. حال این انتخاب سه‌گونه می‌تواند باشد:

یک. زنده^۴ یا مرده^۵؛ انتخاب زنده آن است که شقوق آن دغدغه ما و شوق‌آفرین باشند؛ مثلاً کاتولیک یا پروتستان بودن برای یک مسیحی، انتخابی زنده و جذاب است؛ اما برای مسلمان، مرده و بی‌اهمیت.

دو. اضطراری^۶ یا اجتناب‌پذیر^۷؛ اضطراری آن است که مجالی برای گریز نباشد و ناچار

-
1. Affective.
 2. Volitive / Conative.
 3. Option.
 4. Living.
 5. Dead.
 6. Forced.
 7. Avoidable.

باشیم حتماً یکی را انتخاب کنیم که در قضا‌یای حقیقیه، امر چنین است؛ مثل اینکه «این غذا را بخور یا نخور!» اما اگر بتوان هر دو را ترک کرد، اجتناب‌پذیر خواهند بود، مثل اینکه «بنشین یا برو» که می‌توان همان‌جا ایستاد!

سه. خطیر^۱ یا حقیر^۲؛ خطیر یعنی اینکه مجالی منحصر به فرد باشد و اگر دست به انتخاب نزنیم، دچار خسران خواهیم شد؛ مثل اینکه بخواهیم همراه کاشف قطب شمال به آنجا برویم؛ اما اگر امر پیش‌پا افتاده‌ای باشد، حقیر است؛ مثل انتخاب لباس.

بر اساس این سه مؤلفه، هشت حالت ایجاد می‌شود که جیمز، یکی را تخییر واقعی^۳ و بقیه را غیر واقعی می‌شمرد؛ حالتی که انتخاب ما امری زنده (مهم)، اضطراری و خطیر باشد. بقیه موارد (هفت حالت) تخییر غیر واقعی هستند. حال در تخییر غیر واقعی، قاعده اخلاق باور حاکم است و اگر قرائن و شواهد به نفع یک طرف بود، همان اخذ می‌شود و اگر به نفع هیچ طرف نبود، هر دو تعلیق می‌شوند و به سود هیچ‌کدام حکمی صادر نمی‌شود.

در موارد تخییر واقعی (زنده، اضطراری و خطیر) اگر شواهد به نفع یک طرف بود، همان را قبول می‌کنیم (اخلاق باور) اما اگر شواهد، هیچ‌یک را یاری نکرد و نتوانستیم یک طرف را ترجیح معرفتی بدهیم، کلیفورد تعلیق را توصیه می‌کند؛ اما جیمز نه! او می‌گوید چون تخییر واقعی است، باید از ساحت ارادی و عاطفی خود استفتا کنیم و آنچه را برای ما لذت‌بخش‌تر و آرامش‌بخش‌تر است، برگزینیم؛ اصلاً سرشت عاطفی ما ناخودآگاه یک طرف را برمی‌گزیند.

از قضا، باورهای دینی این‌چنین هستند که مادی‌مشریان و معنویت‌پیشگان هر دو قرائن خود را اقامه می‌کنند و قرائن رقیب را برنمی‌تابند. نهایتاً نمی‌توان گفت ادله کدام طرف سنگین‌تر است. لذا چون دینداری، جذابیت و آرامش بیشتری دارد، مؤمنان آن را برمی‌گزینند.

آری این است موضع عمل‌گرایانه جیمز که در این موارد، وظیفه عملی ما در وظیفه معرفتی

-
1. Momentous.
 2. Trivial.
 3. Genuine Option.

دخالت می‌کند و چون عرصه، مهم و خطیر است، باید آن چیزی را انتخاب کرد که بالمآل نتایج بهتری داشته باشد. (James, 1993: 555 & 556) به عبارت دیگر، در موارد انتخاب اصیل و واقعی، وظیفه معرفتی - اخلاقی دستیابی به حقیقت، حاکم بر وظیفه معرفتی - اخلاقی پرهیز از خطاست. (اکبری، ۱۳۸۶: ۶۷)

ما در این قسمت درصدد نقد جیمز نیستیم؛ اما با او همداستان می‌شویم که انحصار ابعاد مختلف بشری در یک بعد، آن هم بعدی که اکثریت بشر، تلاش در پرورش آن نمی‌کنند، امری ناصواب است. اگر ابعاد انسان مختلف است، باید هر عقیده‌ای که در هر بعد تولید می‌شود و با فرآیند آن گره می‌خورد، براساس قواعد همان توجیه شود. بعد عاطفی بشر، انکارناپذیر است؛ پس باید آن را با باورها و مسئله‌های مختص خود ارضا کرد. بعد عقلانی او هم‌بستر مسائل ریاضی و فلسفی است که باید از این آبشخور سیراب گردد. نگاه جامعه‌شناختی و روان‌شناختی به مسئله باور و نیز رویه باورساز بشر، پرده از اسراری برمی‌گیرد که شاید در چارچوب معرفتی - عقلانی صرف، بن‌بستی حل‌ناشدنی بنماید.

از زمان انتشار مقاله پیش‌گفته جیمز و نیز نوشته‌های او درباره پراگماتیسم و حتی تجربه دینی، اشکال‌های فراوانی متوجه او شد که در جای خود قابل بررسی است؛ (بنگرید به: وین‌رایت، ۱۳۸۵: ۱۶۲ - ۱۵۹) از جمله اینکه همان عواطف و احساسات بشری را نمی‌توان در یک ضابطه نوعی درآورد و قواعد کلی بر آن حاکم ساخت، مگر اینکه برون‌گرا شویم و سخن از حجیت شخصی سر دهیم، نه نوعی! با این حال و با تفسیری که از ایده کلیفورد شد، ظاهراً اشکال متوجه او می‌شود و اگر انسان دارای ساحت‌های گوناگونی هست - که هست - باید آنها را در نسخه توصیه‌ای به نوع بشر در نظر داشته باشیم و انسانی را که به عواطف خود اهمیت می‌دهد و از آن آرامش کسب می‌کند، ارج نهیم.

اشکال مهم دیگری که به وی شده آن است که جیمز باید ثابت کند با قبول رویه خداباوری و خداپرستی، عادت ارزیابی مسائل و تحقیق درباره آنها تضعیف نخواهد شد یا اینکه خیر محتملی که از قبول این رویه به دست می‌آید، بر خطر تضعیف این عادت در خود و دیگران رجحان خواهد داشت. برخی معتقدند بحث واقعی بین جیمز و

کلیفورد همین مسئله است که متأسفانه جیمز به آن نپرداخته است. (یاندل و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۳۸)

۲. نقش اراده در تکوین باور

یکی از پیش‌فرض‌های کلیفورد آن است که باورهای ما تحت کنترل مستقیم ما هستند و ما می‌توانیم هر طور بخواهیم در آنها تصرف کنیم؛ در حقیقت یک نوع اراده‌گرایی دستوری کلی مستقیم. عده فراوانی با این ایده او مخالفت کرده‌اند و حتی عده‌ای باور را امری ارادی نمی‌دانند. امروزه کمتر کسی را می‌توان یافت که به این مقدار از تأثیر اراده در باور معتقد باشد.

برای بررسی بهتر این اشکال باید ببینیم چند مرحله در فرآیند باور وجود دارد. شاید بتوان این مراحل را سه تا دانست: ۱. مقدماتی که برای رسیدن به آن باور لازم است؛ ۲. عمل پذیرش باور؛ ۳. خودِ باور. خودِ باور که ارادی نیست؛ زیرا اصلاً عمل نیست؛ بلکه حاصل عمل است. مقدمات هم اغلب اختیاری هستند و فرد می‌تواند با گوش کردن، یاد گرفتن، دیدن، پژوهش و ... مقدمات باور را فراهم کند. حتی در مواردی که علم قطعی داریم، می‌توانیم با مرور دوباره بر مقدمات آن در آن تشکیک کنیم. درباره پذیرش هم باید گفت تا حد زیادی غیر ارادی است و هرگاه مقدمات منتج به نتیجه‌ای فراهم شد، دیگر نمی‌توان گفت من قبول ندارم و ... و حتی بعضی از واژه اضطرار استفاده کرده‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۲۰ و ۲۱) به نظر دکارت و لاک هم اراده در اینجا دخیل نیست و محل دخالت آن در مراحل قبل است. البته می‌توان نتیجه را توجیه کرد یا آن را از لحاظ عملی نپذیرفت.

بعید است خود کلیفورد به چنان اراده‌گرایی شدیدی معتقد باشد و حتی می‌توان اصل مورد نظر او را طوری صورت‌بندی کرد که با اراده‌گرایی خفیف‌تری ملائم باشد؛ به این نحو که اگر باور به حریم ذهن ما وارد شد - ولو غیر ارادی و بر مبنای نااراده‌گرایان - ما موظف هستیم آن را بیرون کنیم و به آن ترتیب اثر ندهیم. به دیگر سخن، اخلاق باور بر جلوگیری از میدان

دادن به باورهایی با قرائن ناکافی تأکید می‌کند که این امری ارادی است؛ حال باور به هر نحوی وارد ذهن شده باشد.

متفکرانی مثل آلستون با فرق گذاشتن بین باور و پذیرش، گونه دیگری از مخالفت با ارادی بودن باور را بنیان نهادند که البته مقدمات این ایده در فلسفه علم فراهم شده بود که پذیرش یک نظریه، مستلزم باور به صدق آن نیست. اولی امری ارادی است و دومی غیر ارادی. می‌توان باوری را پذیرفت؛ اما به صدق آن معتقد نشد.

نتیجه

ایده اخلاق باور در پیوند اخلاق و معرفت‌شناسی رهیافتی موفق و قابل تعمیق است. کلیفورد در مقاله‌ای این ایده را طرح کرد و مدعی شد تخلف از بایسته‌های معرفتی در فرآیند اکتساب باور، گناهی اخلاقی نیز خواهد بود و برای این ادعای خود ادله‌ای را طرح کرد. عمده دلیل وی در غیر اخلاقی برشمردن این امور، نادیده انگاشتن حقوق دیگران - و بلکه خود فرد - و تأثیرات مخرب یک باور ناصحیح بر دیگر باورهاست.

پذیرش بی‌رویه باور، خوی زودباوری را تقویت می‌کند و در اثر آن، خرافه و دروغ بر حقایق غلبه می‌کند و فرد از صدق و حق دور می‌شود. علی‌رغم اشکالات فراوان به قرینه‌گرایی افراطی وی و غیراخلاقی شمردن باورهای دینی، به نظر می‌رسد رویکرد او در غیراخلاقی بودن تخلف‌های معرفتی و پذیرش بی‌رویه باورها، امری مقبول و قابل تعمیق باشد.

منابع و مأخذ

۱. آذربایجانی، مسعود، ۱۳۸۷، *روان‌شناسی دین از دیدگاه ویلیام جیمز*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. استامپ و دیگران، النر، ۱۳۸۰، *جستارهایی در فلسفه دین*، ترجمه مرتضی فتحی‌زاده، چ یکم، قم، دانشگاه قم.

۳. اسلامی و دیگران، محمد تقی، ۱۳۸۶، *اخلاق کاربردی؛ چالش‌ها و کاوش‌های نوین در اخلاق عملی*، چاپ یکم، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴. اکبری، رضا، ۱۳۸۶، *ایمان‌گرایی (نظریات کرگور، ویتگنشتاین و پلاتینگا)*، چ دوم، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۵. پترسون و دیگران، مایکل، ۱۳۸۷، *عقل و اعتقاد دینی؛ درآمدی بر فلسفه دین*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چ پنجم، تهران، طرح نو.
۶. پلاتینجا، آلون، ۱۳۸۱، *عقل و ایمان*، ترجمه بهناز صفری، قم، اشراق.
۷. پورسینا، زهرا، ۱۳۸۵، *تأثیر گناه بر معرفت*، چ یکم، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۸. پویمن، لوئیس پی، ۱۳۸۷، *معرفت‌شناسی، مقدمه‌ای بر نظریه شناخت*، ترجمه رضا محمدزاده، چ یکم، تهران، دانشگاه امام صادق.
۹. جوادپور، غلامحسین، ۱۳۸۹، «*اخلاق باور؛ بررسی تحلیلی رهیافت ویلیام کلیفورد*» پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه دین دانشگاه باقرالعلوم علیه‌السلام.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، چ یکم، قم، اسرا.
۱۱. صادقی، هادی، ۱۳۸۶، *عقلانیت ایمان*، چ یکم، قم، طه.
۱۲. فتحعلی خانی، محمد، ۱۳۷۷، *فلسفه اخلاق*، چ یکم، قم، اسماعیلیان.
۱۳. فعالی، محمد تقی، ۱۳۷۹، *درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر*، چ دوم، قم، انتشارات معارف.
۱۴. فنایی، ابوالقاسم، ۱۳۸۴، *دین در ترازوی اخلاق*، چ یکم، تهران، صراط.
۱۵. لاک، جان، ۱۳۸۱، *جستاری در فهم بشر*، ترجمه رضازاده شفق، چ دوم، تهران، شفیعی.

۱۶. لو، جانانان، ۱۳۸۶، کتاب *راهنمای جستار در باب فاهمه بشری لاک*، ترجمه ابوالفضل حقیری، چ یکم، تهران، حکمت.
۱۷. مبینی، محمدعلی، ۱۳۸۹، *توجیه باور: آری یا نه؟ بررسی آرای ویلیام آلستن*، چ یکم، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۸. ملکیان، مصطفی، ۱۳۷۹، *اخلاق باور*، چ یکم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۹. وین‌رایت، ویلیام، ۱۳۸۵، *عقل و دل*، ترجمه محمد هادی شهاب، چ یکم، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۰. یاندل و دیگران، کیت. ای، ۱۳۸۶، *فلسفه دین*، ترجمه و نقد: گروه پژوهشی ترجمه دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چ یکم، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۲۱. یزدانی، عباس، ۱۳۸۷، «بررسی و نقد دیدگاه کلیفورد و جیمز درباره عقلانیت باورهای دینی»، *قیاسات*، سال سیزدهم، ش ۴۹، پاییز.

22. Chignnell, Andrew & Andrew Dole, 2005, "The ethics of religious belief: A Recent history" in *God and the Ethics of Belief*, Cambridge university Press.
23. Chisholm, Roderick M. , 1961, "Evidence as Justification", *The Journal of Philosophy*, vol. 5, No. 23, Des.
24. Clifford, William Kingdom, 1901, *Lectures and Essays*, New York, The Macmillan Company.
25. Dole, Andrew & Andrew Chignnell, 2005, *God and the Ethics of Belief*, Cambridge university Press.
26. Haack, Susan, 2001, "The ethics of belief Reconsidered" in *Knowledge, Truth, and Duty*, ed by Matthias Steup, Oxford University Press.
27. James, Wiliam, 1993, "The Will to Belive", *The Theory of Knowledge*, Wadsworth Press.

28. Long, Eugene Thomas & Patrick Horn (ed) , 2008, *Ethics of Belief: Essays in Tribute to D. Z. Phillips*, Springer.
29. Madigan, Timothy J. , 2010, *W. K. Clifford and the ethics of belief*, Cambridge Scholars Publishing.
30. Pojman, Louis P., 1994, *Philosophy of Religion*, 2ed Edition, Wadsworth Publishing Company.
31. Pojman, Louis P. , 1999, *The Theory of Knowledge*, Secend Edition, USA, Wadsworth Publishing Company.
32. Steup, Matthias (ed) , 2001, *Knowledge, Truth, and Duty*, Oxford University Press.